

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نکاتی درباره عظمت شهید مطهری¹

چون فردا مصادف است با شهادت مرحوم علامه بزرگوار شهید بزرگ انقلاب علامه مطهری رضوان الله تعالی علیه، به همین مناسبت عنوان روز معلم نامگذاری شده، چند جمله‌ای را عرض کنم. اولاً باید یاد آن شهید بزرگوار همیشه زنده باشد و ارزش وجودی مرحوم مطهری این بود که یک معلم خطرهای انحرافی را، بدعت‌ها را و آسیب‌ها و حملاتی که به دین و به افکار مردم وارد می‌شود را زود تشخیص بدهد، به موقع تشخیص بدهد و به موقع مقابله کند. یعنی این می‌شود یکی از ویژگی‌های معلم.

معلم واقعی انسان که نظیر و مثل ندارد خدای تبارک و تعالی است. اینکه این عنوان «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» [1] خدای تبارک و تعالی به آدم اسماء را تعلیم کرد، فقط این نبود که یک اسماء و حقایقی را به آدم نشان داد، بلکه راه سعادت و شقاوت، اسباب سعادت و شقاوت را یاد داد. شما قرآن را که مراجعه کنید با یک نگاه اسباب سعادت و خوشبختی را، اسباب خسران و حتی خسران مبین، همه در قرآن بیان شده. معلم واقعی باید به این مرحله برسد و همه هم و تلاش ما و شما باید همین باشد، آن وقت می‌شود اطلاق معلم آن هم در یک حد موجهی جزئی برای ما.

برای مثل مرحوم مطهری یا آنهایی که استاد مرحوم مطهری بودند مثل مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه (که واقعاً بخواهیم معلم نمونه قرن را معرفی کنیم باید امام خمینی¹ را معرفی کنیم)، چطور بشر را متوجه خطرات جهانی‌ای که در این قرن وجود داشت کرد، امام فقط یک مقابله‌ای با طاغوت ایران نکرد، امام فقط یک خطری در ایران تشخیص نداد که با آن مقابله کند، امام یک خطر جهانی برای بشری است، استکبار برای بشریت، این خطر را متوجه کرد و همه مردم دنیا را متوجه این خطر کرد و راه مقابله را بیان کرد. خطر اسرائیل را برای همه ادیان بیان کرد نه فقط برای اسلام، اسرائیل برای همه ادیان خطرناک است، این را بیان کرد، همه کشورهای اسلامی، همه انسان‌ها و همه علما و دانشمندان مذاهب را دعوت کرد به مقابله با این خطرها، این واقعاً شاخص بزرگ معلم بودن است.

می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که مخصوصاً در زمان ما مراقبت کنیم از آنچه که به عنوان بدعت‌ها، خرافات، اشتباهات است و اینها بخواهند در دین داخل کنند یا به عنوان دین مطرح کنند، این را اگر یک طلبه حوزه و یا یک مدرس حوزه، یک استاد حوزه توجه داشته باشد این می‌شود معلم واقعی و همه ما باید به این سمت برویم. شما بیشتر و ما در یک حد کمتر از شما، واقعاً گاهی اوقات انسان وقتی در خلوت خودش می‌نشیند کجا وظیفه خودش را درست انجام داده و کجا انجام نداده، انسان می‌بیند خیلی جاها کوتاهی شده است.

انحرافات را که آدم می‌بیند، می‌آیند سی شب ماه رمضان یک بحث‌هایی را در تلویزیون مطرح می‌کنند که بسیاری از آنها بی‌اساس است که من نمی‌خواهم وارد این مسئله بشوم. اینها را چه کسی باید دنبال کند، چه کسی باید جواب بدهد، در آخر هم منتهی می‌شود به یک اهانت بسیار بسیار شرم‌آور به رسول اکرم⁶، که انسان اگر از این جهالت و از این اهانت دق کند و بمیرد حق دارد، ولی می‌بینیم اینطور شد. اشکالات علمی بحث‌ها را از حوزه‌ها بخواهند، مسئولین صدا و سیما اشکالات علمی را

بخواهند، اینجا پر از اشکال علمی و التقاط و انحراف است، انسان این درد را کجا ببرد؟! پر از تفسیر به رأی است، آیه قرآن «هدی للمتقین» [2] را با اینکه خود آیات بعد معنا کرده «الذین يؤمنون بالغیب»، معنا می‌کند یعنی برای کسانی که حسود نیستند! ما به چه دلیلی از جیب خودمان برداریم آیات قرآن و روایات را اینطوری تخریب کنیم و به ذهن جوانان و به ذهن جامعه القا کنیم، اینها مسئله‌ای است که حوزه‌ها باید بیدار باشند.

روز معلم نه فقط روز تجلیل از مرحوم علامه مطهری و از همه اساتید و فقها و حکما و مفسران حیّهم و میّتهم باید باشد، اما این مطلب که انسان می‌بیند یک مسائل انحرافی آن هم در مقدس‌ترین زمان‌ها از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود و متأسفانه در حوزه علمیه ما هم احدی پاسخ نمی‌دهد. چرا؟ ما همه دلسوز انقلابیم، پوست و خون و رگمان انقلاب است ولی اگر انقلاب را بخواهیم برای اسلام باید بخواهیم، اگر انقلاب را می‌خواهیم برای احیای مکتب امام صادق 7 می‌خواهیم، برای دین می‌خواهیم، من طلبه اگر بخواهم از جیب خودم یا هر کسی که باشد فرقی نمی‌کند، بخواهم از جیب خودم یک مطلبی را مطرح کنم، مطلبی که نه اساس دارد، نه دلیل دارد، همه‌اش بافتنی است! این شد بعد از 40 سال؛ اینها دردهایی است که وجود دارد.

به هر حال معلم یعنی کسی که آسیب‌ها، انحرافات، ... کارش از طبیب مهم‌تر و بزرگتر است، همین روایت «ابّ علّمک» آیا به صرف اینکه من یک اصطلاحاتی را بلد باشم و اقوالی را بلد باشم و مطالعه کنم، بیایم اینجا برای شما ذکر کنم، این می‌شود ابّ علّمک؟ خیر، ابّ علّمک کسی است که موارد خطر را بشناسد و بفهمد و من البته قبلاً هم عرض کردم وقتی انسان در میان صنف عالمان مراجعه می‌کند تنها و تنها صنفی که می‌تواند انحراف را تشخیص بدهد فقها هستند، چرا فرمودند «الفقهاء حصون الاسلام» [3]، نگفتند حکما و مفسران! بلکه گفتند فقها. این فقها فقه به معنای اعم نیست بلکه آنهایی که آشنا با احکام دین، با حلال و حرام و ضوابط آن، اینها می‌توانند اسلام را حفظ کنند و حصن برای اسلام باشند. ما باید در این مسیر جلو برویم و در این مسیر راه بیایم که گوشه‌ای از این را برای خودمان ترسیم کنیم.

از این محبت و بزرگواری‌ای که این آقایان که الحمدلله خودشان از اساتید هستند، من همیشه خدا را شاکرم از این لطف و عنایتی که فرموده، در کنار همه الطاف و نعمی که وجود دارد، اینکه در مجلس بحث عده‌ای قابل توجه خودشان از اساتید درس خارج هستند، کفایه و مکاسب می‌گویند و خودشان از معلمان و اساتید هستند، همه این بزرگوار این چهار نفری که افاضه فرمودند و بنده را خیلی شرمند کردند، اینها حسن ظن خودشان بود و از اساتید سابقه‌دار و برجسته هستند.

اولاً تشکر می‌کنم از همه اصحاب درس، که این آقایان به نمایندگی از ایشان محبت فرمودند و من را شرمند کردند و دعا می‌کنم که خدا افق‌های بزرگ علمی را برای همه شما باز کند، واقعاً گاهی انسان فکر می‌کند عمر تمام شد، چه چیز دست ما آمده؟ از علم چقدر دست ما آمده؟ خودم را عرض می‌کنم که هیچی! گاهی اوقات یک صحبت‌هایی می‌شود مثلاً راجع به افراد یا راجع به خود من، می‌گویم اینها تخیل است و آدم خیال می‌کند، واقع همین است ما باید با دعا، با تضرع، با نماز شب، با توسل به ائمه علیهم السلام حداقل بگوئیم وقتی از دنیا می‌رویم از علم دست ما پر باشد.

هر چه که علم آدم بیشتر باشد در عالم قیامت مرتبه انسان بالاتر است و این روشن است و این همه روایت را دیدید هر مقداری مرتبه علم بالاتر باشد در قیامت تقرب به خدا بالاتر است، و شأن عالم بالاتر است، چرا شأن عالم در قیامت از شهید هم بالاتر است، وجهش همین است، علم خیلی مهم است و نور است و ان شاءالله خداوند نصیب همه ما بفرماید.

خلاصه بحث گذشته

بحث در ترتیب در قضای نمازهای فوت شده است که ما دو صورت را مطرح کردیم:

1. یکی در جایی که علم به این ترتیب وجود دارد که نظر بر این شد که علی الاقوی ترتیب لازم است. اینجا امام خمینی، محقق خویی و مرحوم حکیم 5 فرمودند علی الاقوی لازم نیست، ولی به تبع قدما و ادله فراوانی که بود به این نتیجه رسیدیم که لازم است.

2. در فرض دوم که فرض چهل است به این نتیجه رسیدیم که لازم نیست، در فرض چهل اولی این است که تا مقداری که مستلزم حرج نشود ترتیب رعایت بشود. فرع سوم: بررسی لزوم ترتیب در فوائتی که ترتیب در اداء آنها شرط است

فرع سوم این است که «ما كان الترتیب فی الاداء شرطاً»، ما نمازهایی داریم که ترتیب در اداءشان شرط است، بین الظهرین و بین العشائین، این دو مورد را. قبلاً عرض کردیم نمی شود بین صبح و ظهر ترتیب است، اینکه صبح یک وقت معین دارد و ظهر یک وقت دیگر، این معنای ترتیب نیست اما در ظهرین در روایات داریم «إلا أن هذه قبل هذه». آنچه در ادایش ترتیب شرط است، تمام کسانی که قائلند به اینکه ترتیب در موارد دیگر - حتی با فرض علم - شرط نیست، یک استثنایی زده و می گویند «إلا ما كان الترتیب فی الاداء شرطاً»؛ یعنی در حقیقت این مورد بالاتفاق است.

یعنی آنهایی که می گویند در مواردی که در ترتیب شرط است اینجا به طریق اولی می گویند، آنهایی که می گویند در موارد دیگر شرط نیست اما در این مورد شرط است، مثل خود امام، مرحوم خوئی، مرحوم حکیم، یعنی اگر یک کسی یک نماز ظهر و یک نماز عصر از او قضا شده و ترتیب را می داند، اینجا ترتیب شرط است و باید در قضا هم حتماً مترتباً انجام بدهد.

ادله فرع سوم

دلیل اول: اجماع

دلیل این مطلب اولاً اجماع است؛ یعنی ما اجماع منقول داریم، مرحوم محقق در معتبر، مرحوم علامه در تذکره، اینها این اجماع را ذکر کردند. مرحوم خوئی می فرمایند این اجماع، علی القاعدة است؛ یعنی قاعده این است که باید «ما فات کما فات»، ایشان این «اقض ما فات کما فات» را اینجا جاری می دانند و می فرمایند قضا باید همه خصوصیات ادا را داشته باشد الا الوقت، فقط وقتش را ندارد، ولی باید همه خصوصیات را داشته باشد. می فرمایند چون در صحت صلاة عصر ترتیب در اداءش بین او و بین نماز ظهر معتبر است، چون در روایات دارد «إلا أن هذه قبل هذه»، نماز ظهر قبل از نماز عصر است، پس نماز عصر باید مؤخر باشد و در نتیجه در قضاءش هم باید همینطور باشد. [4]

در مقابل بسیاری می گویند «اقض ما فات کما فات» در منابع شیعه نیامده و در روایات اهل سنت آمده (و هم در سندش اشکال می کنند و هم در دلالتش)، می گویند در مقام این نیست که در جمیع خصوصیات هم باید رعایت بشود بلکه فقط در قصر و اتمام است؛ یعنی «اقض ما فات کما فات» فقط در قصر و اتمام است، اگر او قصرأ بوده این هم قصرأ است، حتی آن موردی که در روایات ما نظیر این تعبیر در ذیلش آمده مورد آن روایت هم مسئله قصر و اتمام است، اگر نماز فوت شده قصر است قضایش هم قصر است. به بیان دیگر، در تعلیقه بر فرمایش مرحوم خوئی، اگر این روایت سندش درست باشد اما یک عموم تشریع و عموم شباهت نداریم تا بگوئیم فی جمیع الخصوصیات باید باشد، پس «اقض ما فات کما فات» انصراف به همین قصر و اتمام دارد.

پس اجماع ثابت است. اینکه محقق خوئی می فرماید: علی القاعدة است ما خدشه کردیم.

دلیل دوم: روایات

غیر از اجماع، دو روایت در این باره وارد شده است:

روایت اول

روایت صحیح زرارہ است از امام باقر علیہ السلام، این روایت حدیث طولانی دارد و می‌فرماید: «وإن كانت المغرب والعشاء قد فاتتاك جميعاً فابدأ بهما، قبل أن تصلي الغداة» [5]؛ قبل از اینکه نماز صبح را بخوانی اگر نماز مغرب و عشاء فوت شده اول نماز مغرب و عشاء را بخوان و بعد «ابدأ بالمغرب ثم العشاء».

ما باشیم و ظاهر عبارت «وإن كانت المغرب والعشاء قد فاتتاك جميعاً فابدأ بهما قبل أن تصلي الغداة»، می‌گوئیم اگر اذان صبح هم شده و شما یادادت آمده نماز مغرب و عشاء را نخواندی، اول نماز قضا را بخوان و بعد نماز صبح را بخوان.

روایت دوم

وَعَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: إِنْ نَامَ رَجُلٌ أَوْ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَإِنْ اسْتَيْقَظَ قَبْلَ الْفَجْرِ قَدَرًا مَا يُصَلِّيهِمَا كِلْتَابَهُمَا فَلْيُصَلِّيهمَا وَإِنْ خَافَ أَنْ تَفُوتَهُ إِحْدَاهُمَا فَلْيَبْدَأْ بِالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَإِنْ اسْتَيْقَظَ بَعْدَ الْفَجْرِ فَلْيُصَلِّ الصُّبْحَ ثُمَّ الْمَغْرِبَ ثُمَّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ. [6]

صحیحہ عبداللہ بن سنان از امام صادق علیہ السلام می‌فرماید: اگر کسی خوابش ببرد یا یادش برود مغرب و عشاء را بخواند، اگر قبل از اذان صبح بیدار شد به اندازه دو تا نماز وقت دارد این دو را بخواند، اما اگر خوف این را دارد که یکیش فوت بشود و فقط برای عشاء وقت دارد عشاء را بخواند، «وإن استيقظ بعد الفجر فليصل الصبح»؛ اول نماز صبحش را بخوان. این روایت مقید آن روایت قبلی می‌شود، بعد می‌فرماید: «ثم المغرب ثم العشاء الآخرة قبل طلوع الشمس»؛ قبل از اینکه طلوع شمس بشود مغرب و عشاء را به ترتیب قضا کند.

این روایات به خوبی دلالت دارد که اداء عشائین ترتیب است در قضاءشان هم ترتیب است، بعد بگوئیم این روایات حرفی از ظہرین نزد و ظہرین را هم ملحق کنیم به عشائین، به تعبیر مرحوم خوئی که می‌فرماید احتمال فرق هم وجود ندارد، یعنی بگوئیم بین ظہرین و عشائین احتمال می‌دهیم یک فرقی باشد، احتمال فرق هم اینجا وجود ندارد. لذا وقتی می‌خواهیم به روایات استدلال کنیم می‌گوئیم «لا فرق بحسب الواقع بین الظہرین و العشاءین»، ما ظہرین را ملحق به عشائین می‌کنیم به حسب روایات.

یک وقت دلیل‌تان اجماع است که می‌گوید لا فرق بین الظہرین و العشاءین تمام، یک وقت دلیل را روایات قرار می‌دهیم و اگر بخواهیم در ظہرین استفاده کنیم باید الغای خصوصیت کرده و بگوئیم فرقی بین ظہرین و عشائین وجود ندارد، این فرع سومی که در اینجا مطرح است.

شہادت امام صادق 7

شنبه هم شہادت امام صادق علیہ السلام است که واقعاً صادقین علیہما السلام حق‌شان به اسلام بسیار عظیم است؛ یعنی گرچه هر امامی بر اسلام حق دارد، امیرالمؤمنین حق دارد، امام حسن، امام حسین؛ هر کسی به یک کیفیتی حق دارند اما می‌دانید بیش از 90 درصد از فروع احکام در زمان صادقین 8 مطرح شده حتی در حج هم می‌گویند تا زمان امام باقر 7 بسیاری از احکام حج بیان نشده بود و ایشان بیان کردند، اینها حق بزرگی دارند و مخصوصاً ما هم که افتخار داریم مذهب‌مان مذهب امام جعفر صادق علیہ السلام است، امامی که حق بزرگی دارد، روز شنبه تعطیل است و مجالس عزا برقرار است، ان شاء الله همه آقایان شرکت می‌کنند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سورة بقره، آيه 31.

[2] . سورة بقره، آيه 2.

[3] . «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ 7 يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقِيَ الْأَرْضُ- الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا- وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ أَعْمَالُهُ فِيهَا- وَ تُلِمَ ثُلَمَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ- لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.» الكافي 3- 254- 13؛ قرب الاسناد- 124؛ وسائل الشيعة؛ ج3، ص: 283، ح 3660- 1.

[4] . موسوعة الإمام الخوئي، ج16، ص: 181.

[5] . «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِذَا نَسِيتَ صَلَاةً أَوْ صَلَّيْتَهَا بِغَيْرِ وُضْوءٍ- وَ كَانَ عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوَاتٍ فَابْدَأْ بِأُولَئِنَّ- فَأَذِّنْ لَهَا وَ أَقِمْ ثُمَّ صَلِّهَا- ثُمَّ صَلِّ مَا بَعْدَهَا بِإِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَ قَالَ- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الظُّهْرَ- وَ قَدْ فَاتَتْكَ الْغَدَاةُ فَذَكَرْتَهَا فَصَلِّ الْغَدَاةَ- أَيَّ سَاعَةٍ ذَكَرْتَهَا وَ لَوْ بَعْدَ الْعَصْرِ- وَ مَتَى مَا ذَكَرْتَ صَلَاةً فَاتَتْكَ صَلَّيْتَهَا- وَ قَالَ إِذَا نَسِيتَ الظُّهْرَ حَتَّى صَلَّيْتَ الْعَصْرَ فَذَكَرْتَهَا- وَ أَنْتَ فِي الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ فَرَغِكَ- فَأَنُوهَا الْأُولَى ثُمَّ صَلِّ الْعَصْرَ- فَإِنَّمَا هِيَ أَرْبَعُ مَكَانٍ أَرْبَعٍ- وَ إِنْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْأُولَى- وَ أَنْتَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ- وَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنْهَا رَكْعَتَيْنِ (فَأَنُوهَا الْأُولَى) «1»- ثُمَّ صَلِّ الرَّكْعَتَيْنِ الْبَاقِيَتَيْنِ وَ قُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ- وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْعَصْرَ- حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَ لَمْ تَخَفْ فَوْتَهَا- فَصَلِّ الْعَصْرَ ثُمَّ صَلِّ الْمَغْرِبَ- فَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ- وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ- ثُمَّ ذَكَرْتَ الْعَصْرَ فَأَنُوهَا الْعَصْرَ (ثُمَّ قُمْ فَاتِمَّهَا رَكْعَتَيْنِ) «2»- ثُمَّ تَسَلَّمَ ثُمَّ تُصَلِّي الْمَغْرِبَ- فَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ- وَ نَسِيتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْمَغْرِبَ- وَ إِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا- وَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكْعَتَيْنِ- أَوْ قُمْتَ فِي الثَّالِثَةِ فَأَنُوهَا الْمَغْرِبَ- ثُمَّ سَلِّمْ ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ- فَإِنْ كُنْتَ قَدْ نَسِيتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ- حَتَّى صَلَّيْتَ الْفَجْرَ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ- وَ إِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا وَ أَنْتَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى- أَوْ فِي الثَّانِيَةِ مِنَ الْغَدَاةِ فَأَنُوهَا الْعِشَاءَ- ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْغَدَاةَ وَ أَذِّنْ وَ أَقِمْ- وَ إِنْ كَانَتْ الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ قَدْ فَاتَتْكَ جَمِيعاً- فَابْدَأْ بِهِمَا قَبْلَ أَنْ تُصَلِّيَ الْغَدَاةَ- اِبْدَأْ بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْعِشَاءَ- فَإِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ إِنْ بَدَأْتَ بِهِمَا- فَابْدَأْ بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْغَدَاةَ ثُمَّ صَلِّ الْعِشَاءَ- وَ إِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةَ إِنْ بَدَأْتَ بِالْمَغْرِبِ- فَصَلِّ الْغَدَاةَ ثُمَّ صَلِّ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ- اِبْدَأْ بِأُولَئِنَّهَا لِأَنَّهُمَا جَمِيعاً قَضَاءُ أَيهُمَا ذَكَرْتَ- فَلَا تُصَلِّهِمَا إِلَّا بَعْدَ شُعَاعِ الشَّمْسِ- قَالَ قُلْتُ: وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ لَسْتَ تَخَافُ فَوْتَهَا.» الكافي 3- 291- 1؛ التهذيب 3- 158- 340؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 290، ح 5187- 1.

[6] . الاستبصار 1- 288- 1053؛ التهذيب 2- 270- 1076؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 288، ح 5182- 4.